



# تاریخ

مسئله‌ی ماده و  
مسئله‌ی این همانی و تغییر

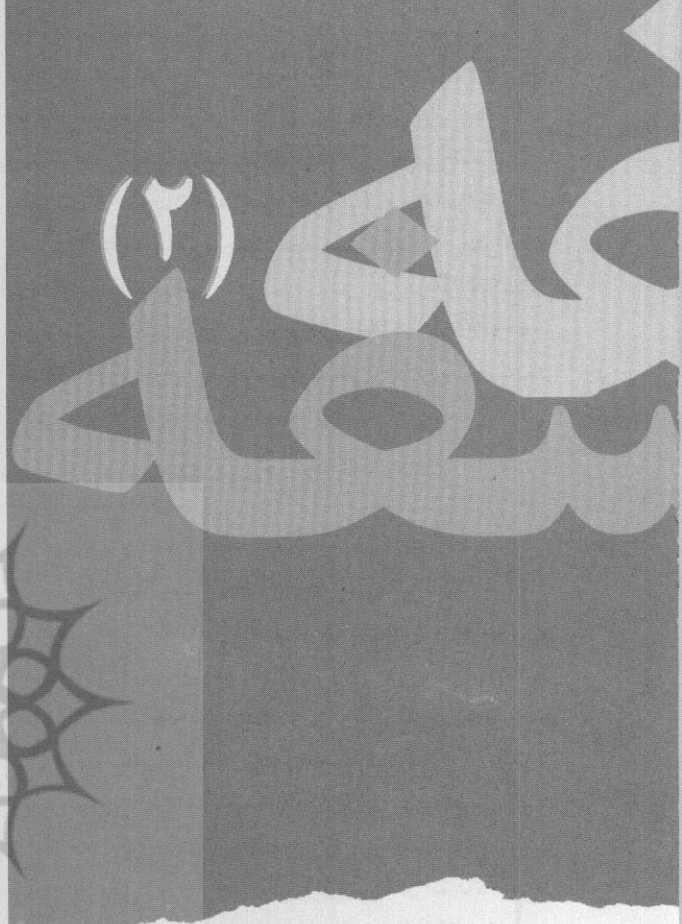
ویلیام ساهاکیان\*

ترجمه: سید مجتبی بطحایی  
دبیر معارف اسلامی، شازند (اراک)

اشاره

تاریخ پرفراز و نشیب فلسفه، موضوعی دل‌انگیز است که به یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های بشر، یعنی تفکر فلسفی می‌پردازد. بسترهای شکل‌گیری پرسش‌های فلسفی، چگونگی پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده شده و تحول و تکامل سیر اندیشه‌ی بشر در این موضوع، مطمح نظر تاریخ‌نگاران فلسفه است.

مجموعه‌ی حاضر ترجمه‌ای است از یکی از آثار موجود در تاریخ فلسفه که سعی در ارائه‌ی گزیده و بیان نسبتاً ساده‌ی اندیشه‌های فلسفی دارد. قسمت نخست از این مجموعه در شماره‌ی پیش از نظر شما گذشت. در قسمت دوم به پی‌گیری نظریات فلاسفه‌ی یونان، از آناکساگوراس به بعد پرداخته شده است.



در آن شیء به عنوان حالت یا مرحله‌ای از نابودی یا فساد آن اشاره کرد. با این وصف ماده خودش، خواه در وضعیت ترکیب خواه در حالت جدایی، در بطن جوهر تغییرناپذیر ازلی، نامخلوق است؛ همان‌طور که پارمیندس آن را بدیهی فرض کرده بود. بر اساس این استدلال، هنگامی که اشیا تغییر می‌کنند، تغییرشان صرفاً فرایندی مکانیکی است، نه دقیقاً فرایندی کیفی که در آن اوصاف شیمیایی، یعنی ترکیب شیمیایی تغییر داده شده باشد.

اما تغییرات کیفی چگونه رخ می‌دهند؟ ماده‌ی آغازین به لحاظ کیفی به شکل‌های متفاوتی به وجود می‌آید. هر عنصری به لحاظ کیفی با بقیه‌ی عناصر متفاوت است و تعداد بی‌شماری از این عناصر در سرتاسر جهان پراکنده‌اند. هر شیء خاص، هنگامی به وجود می‌آید که این عناصر با نسبت معینی ترکیب شوند. جدایی و حالت تفکیک آن‌ها نیز باعث می‌شود که آن شیء از بین برود. هرچند در این مورد، مشکل این است که چه نیرویی تغییر را ایجاد می‌کند؟ نیروی حرکتی که در خود عناصر اولیه موجود نیست.

این مسئله باعث دغدغه‌ی خاطر آناکساگوراس شد. امپدکلس نیروهای محرک را به عشق و نفرت نسبت داده بود و فیزیک دانان میلئوسی چنین فرض کرده بودند که ماده خود واجد حرکت است طبق آموزه‌ی زنده‌انگاری ماده که اظهار می‌داشت، ماده دارای تحرک و جاننداری است. آناکساگوراس نتوانست این سخن را که عناصر خودشان واجد فعالیت هستند، بپذیرد. هم چنین نتوانست به اتم‌ها و تئوری اتمی زمانش معتقد شود. او چنین نتیجه گرفت که نیروهای طبیعت باید قوای محض یا بسیط باشند؛ نیروهای غیر مادی که نیرو را به اعیان این جهان منتقل می‌کنند. از این رو قوای طبیعت خودشان حرکت می‌کنند و باعث تحرک هر چیز دیگری در جهان می‌شوند.

او ماهیت این نیروها را ماده‌ی «اندیشنده»<sup>۱</sup> ای به نام «نوس» (عقل) معرفی کرد که هر عمل آن هدفمند است. زیبایی جهان و نظم آن، پاسخ جهان به درک علمی، کارکرد معقولش و نظام‌های کیهانی هماهنگ، همه به خاطر نوس هستند که نیروهای طبیعت را به سمت هدفش سوق می‌دهد. ارزش جهان، همراه با زیبایی آن، و صعود آن از بی‌نظمی به شکل کیهانی، منسوب به جوهر ذهنی نوس است. با معرفی نوس توسط آناکساگوراس، فلسفه‌ی نخستین شباهت تردیدناپذیری با فلسفه‌ی پایانی یافت که نهایتاً معروف به ایده‌آلیسم شد.

### لوکیپوس آبدرائی

لوکیپوس مؤسس مکتب اتمیسم در آبدرا محسوب می‌شود. او با اصول اساسی گذشتگان، از جمله کثرت‌گرایان مابعدالطبیعی

### آناکساگوراس کلارزمنی

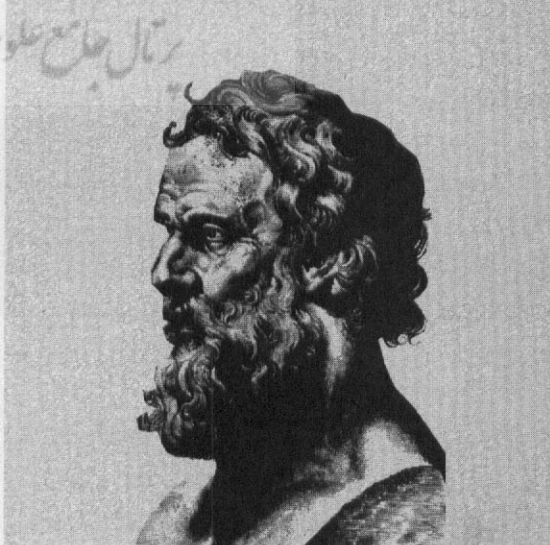
آناکساگوراس هم چون امپدکلس برای این مقدمه‌ی الثانی استدلال کرد که ماده زوال‌ناپذیر است؛ اما نه چونان الثانیان که اظهار کردند ماده شامل نوع منحصر به فردی از جوهر است، و نه مانند امپدکلس، کسی که تنها عنصر اساسی ماده را اصل قرار داد. آناکساگوراس عناصر بسیار زیادی از ماده را فرض کرد که هر کدام واجد صورت مشخص و کیفیات حسی (مانند مزه و رویت رنگ) مخصوص به خود است. از آن‌جا که ماده نابودنشده‌ی است، موجب گمراهی خواهد بود اگر به اعیان و اشیا مادی به صورت موجوداتی که واقعاً خلق و نابود می‌شوند، اشاره کنیم. زیرا اساساً همه‌ی اشیا یکسان و همگون هستند. به بیان دقیق‌تر، آناکساگوراس مانند امپدکلس ترجیح داد، از منشأ شیء به عنوان وضعیت یا گامی به سوی ایجاد آن سخن گوید. او به حالت جدایی

موافق نبود. امیدکلس، تنها چهار عنصر اساسی را که به لحاظ کیفی مختلف هستند، به عنوان اصل قرارداد و آناکساگوراس تعداد بی شماری از عناصری را که به لحاظ کیفی متفاوت بودند، فرض کرده بود. لوکیپوس مجدداً به موقعیت پارمیندس بازگشت؛ کسی که هر نوع تفاوت کیفی را در میان عناصر اصلی انکار کرده بود و بر این نکته تأکید داشت که واقعیت نهایی (هستی) از یک جوهر واحد که یکسره به لحاظ کیفی همگون است، تشکیل شده (یگانه انگاری مابعدالطبیعی).

لوکیپوس برخلاف پارمیندس عقیده داشت، مادیت موسوم به هستی یک جوهر تنها نیست، بلکه کشیری از عناصر یکسان به لحاظ کیفی است (کثرت گرایی مابعدالطبیعی) که وی آن‌ها را اتم نامید (جسم مترکم، ساکن و تقسیم ناپذیر).

لوکیپوس همچنین با پارمیندس بر سر مسئله‌ی فضای تهی (نیستی الثائی) موافق نبود و استدلال می‌کرد، نیستی به همان اندازه واقعی و ضروری است که وجود ضروری و واقعی است. در فضای خالی (نیستی) است که عناصر اتم‌ها (که هر یک به لحاظ کمیت با دیگری متفاوت است)، در همه جا حرکت می‌کنند. نیستی (چیزی غیر از شیء خارجی هستی) نوع یا نحوه‌ای از هستی است که به تناسب وضع خود، واقعیتی متافیزیکی دارد. نیستی یک جوهر مادی است؛ فضای خالی نامحدودی که وی آن را آبایرون

آناکساگوراس هم چون امیدکلس برای این مقدمه‌ی الثائی استدلال کرد که ماده زوال ناپذیر است؛ اما نه چونان الثائیان که اظهار کردند ماده شامل نوع منحصر به فردی از جوهر است، و نه مانند امیدکلس، کسی که تنها عنصر اساسی ماده را اصل قرار داد



بیکرانه‌ی آناکسیمندر نامید. بنابراین موجود مطلق شامل دو موجود متمایز است: اتم‌ها و فضا.

اتم‌ها اشغال‌کننده‌ی فضا هستند، خصوصیات وجودند، و چنانچه پارمیندس ملاحظه کرده بود، همانند جوهر غیر قابل فروپاشی هستند. اتم از نظر ریشه شناختی به معنای «لایتجزا» و غیر قابل تقسیم است. هر اتمی فی نفسه وجود دارد و در همین راستا از دیگران متمایز است. اتم‌ها در کیفیت کلی اشغال فضا یکسانند. توهم اختلافات کیفی در میان آن‌ها، به خاطر اختلافات کمی در اندازه، شکل و چینش آن‌هاست. مطالب پیش گفته درخصوص ساختار اتمی، می‌تواند برای تبیین دیدگاه هراکلیتی ضرورت و یا تغییر و در نتیجه‌ی بازآرایی (خودجنبانی) اتم‌ها در فضا به کار رود. از این رو اتمیسم لوکیپوس، سنتری از جریان هر اکلیتی را با پایایی پارمیندسی عرضه می‌کند.

#### دموکریتوس آبدرائی

مشهورترین نماینده‌ی مکتب آبدار دموکریتوس است که پدر ماتریالیسم لقب گرفت. بعد از دموکریتوس، این مکتب سرعاً به فراموشی سپرده شد، به طوری که پیروانش میراث وی را به سفسطایی‌گری تغییر جهت دادند. از این جا بود که وضع مکتب ماتریالیسم بیشتر به سبب نفوذ پیر هونی<sup>۲</sup>، کسی که آن را به فلسفه‌ی شکاکیت تبدیل کرد، رو به وخامت گذاشت. فلسفه‌ی دموکریتوس، همه‌ی پدیدارها را به ماتریالیسم و به جوهر اتم که به نحو مکانیکی حاکم‌اند- مفهومی که وی از لوکیپوس اقتباس کرد- فروکاست. روابط مکانیکی یا بازآرایی‌های اتم‌ها، اوصاف گوناگون طبیعت را تعلیل می‌کنند. در نتیجه این آگاهی به دست آمد که نظم طبیعی جهان در نتیجه تغییر حاصل آمده است.

ویژگی کیفی، یعنی تفاوت‌هایی در ارزش یا در بهای یک شیء، زمانی که با شیء دیگری مقایسه می‌شود، براساس آرایش‌های مکانیکی تبیین شد. علل مکانیکی (نیرو یا سنگینی اتم)، همه‌ی پدیدارها را تعلیل می‌کرد. تبیین‌های غایتمند، مانند آنچه که آناکساگوراس درباره‌ی نوس گفته بود، و حتی اخلاق و روح، مردود اعلام شد. در فلسفه‌ی دموکریتوس، واقعیت معنوی وجود ندارد و آنچه به صورت معنوی نمایان می‌شود، یا به سادگی به ساخت ادراک ناشدنی اتمی نسبت داده می‌شود، و یا به خرافات محض. از این رو، فلسفه‌ی دموکریتی، ماتریالیسم مکانیکی کامل و مکتبی بی‌نیاز از غیر و مستقل است. تنها اتم‌ها وجود دارند که دارای حرکت هستند و فضای خالی را اشغال کرده‌اند. این اتم‌های بی‌شمار «خود پیش برنده»<sup>۳</sup>، به لحاظ کیفی مشابه و برای حواس انسان غیر قابل درک هستند؛ گرچه به وسیله‌ی عقل و

ذهن انسان درک می‌شوند. ماهیت نامحسوس و اندازه‌ی کوچک اتم‌ها را تنها می‌توان به برکت فکر دریافت، نه به وسیله‌ی مشاهده‌ی مستقیم.

با این وصف، اتم‌های نامحسوس، همه‌ی پدیدارهای قابل مشاهده‌ی طبیعت و آنچه را که برای حواس آشکار می‌شود، توجیه می‌کنند. چون مشاهده‌ی حسی فقط محدود به ظهور پدیداری اتم‌هاست، لذا معرفت حسی معتبر نیست. تجربه‌ی حسی، تکثر و گونه‌گونی عقاید را ایجاد می‌کند، زیرا مردم پدیدارهای حسی را از چشم‌اندازهای مختلفی دریافت و تفسیر می‌کنند. معرفت حاصل از حواس، وابسته به اشخاصی است که آن را تجربه کرده‌اند. چنین معرفتی، باوری ساده و فاقد اعتبار است که در نهایت به «ذهن باوری»<sup>۴</sup> منتهی می‌شود. در واقع، چون معرفت حسی هرگز به واقعیت نمی‌رسد (یعنی به جهان اتمی واقعیت)، انسان هرگز نمی‌تواند از حواس برای تحصیل حقیقت، یعنی معرفت واقعیت مابعدالطبیعی استفاده کند.

باور به ناتوانی حواس در رسیدن به شناخت واقعی یا حقیقت موجب شد، پیروان دموکریتوس، مانند شاگردش پیرهون، به ورطه‌ی شکایت بیفتند؛ یعنی آموزه‌ای که می‌گفت، معرفت غیر قابل دست‌یابی است و نمی‌توان آن را شناسایی کرد. با وجود این، دموکریتوس نه تنها شکاکیت را رد کرد، بلکه «نسبیت‌گرایی»<sup>۵</sup> پروتاگوراس را که پرنفوذترین نماینده‌ی نسبیت‌گرایی بود، مردود اعلام کرد، وی از حقیقت مطلق و واقعیت، یعنی واقعیت اتم‌های ادراک‌شده توسط عقل، طرفداری کرد. کیفیت‌های اساسی اتم‌ها، یعنی ویژگی‌های جامد بودن، وزن داشتن و شکل اتم‌ها، خود شی‌مادی واقعی را تشکیل می‌دهند و این اوصاف فقط با عقل شناخته می‌شوند. حال آن‌که کیفیات ثانوی آن‌ها، یعنی اوصاف حسی مانند رنگ، بساوی و مزه، از انطباعات حسی گرفته شده‌اند. اما ویژگی‌های ثانویه، فقط ظهورات یا تجلیات پدیداری هستند، واقعیت غائی ندارند، و با واقعیت وجودی، یعنی وجود فی‌نفسه که متعلق ادراک است، تفاوت فاحش دارند.

بنابراین، ما در فلسفه‌ی دموکریتوس نه تنها تلفیقی از اندیشه‌های پارمیندس و هراکلیتوس را می‌بینیم، بلکه او را پیشاهنگ اندیشمند فلاسفه‌ی بزرگ جدید، یعنی لاک و دکارت می‌یابیم. فلسفه‌ی او شباهتی با فلسفه‌ی مبتنی بر ریاضیات فیثاغوریان داشت که در نظریه‌اش مبتنی بر صورت‌های هندسی که ذاتی اشیای اتمی هستند، انعکاس یافته است. (این صورت‌ها که به وسیله‌ی دموکریتوس مسلم فرض شده‌اند، در یک دوره‌ی دیگری به صورت ایده‌های افلاطونی از نوظهور پیدا خواهند کرد.) استقلال فلسفه‌ی دموکریتوس از هراکلیتوس، به نحو آشکاری

در تبیین وی از روح و فعالیت ذهنی، به خاطر حرکت اتم‌های آتش دیده می‌شود؛ دقیقاً مانند نوس که نقش مفهوم کلیدی را برای فلسفه‌ی آناکساگوراس داشته است. ایده‌ی اتم‌های آتشین از طریق فلسفه و روان‌شناسی رفتارگرایانه تقویت شد (که مبتنی بود بر ماتریالیسم مابعدالطبیعی).

دموکریتوس فعالیت ذهن انسان و فعالیت فکر را به فعالیت (یا حرکت) اتم‌های آتشین نسبت داد. از این رو، اتم‌های آتشین به عنوان اساس واقعیت روحانی انجام وظیفه کردند. علاوه بر این، حرکات اتم‌ها باعث ارتباطات علت و معلولی در ماده‌ی ساکن می‌شود. هم‌چنین، اتم‌های آتشین به عنوان علت همه‌ی کارکردهای روح و عقل انسان و حتی به مثابه مبنایی برای فعالیت الوهی، پاسخ‌گو خواهد بود.

به عقیده‌ی دموکریتوس، تحقیق متافیزیکی عینی، تحصیل معرفت است و هدف اخلاق، کسب سعادت، یعنی حالت بهروزی و آسایش، و رضایت باطنی است. دموکریتوس، لذت‌پرستی را به منزله‌ی آموزه‌ای که از اطلاعات حسی غلط گرفته شده است، تکذیب کرد. لذات صحیح آن‌هایی هستند که به روح تعلق دارند و از طریق معرفت به حقیقت به دست آمده‌اند، نه از طریق تجربه‌ی حسی. انواع حرکت اتمی به دو دسته تقسیم می‌شوند: زشت و پاک. فعالیت اتمی بد و زشت، لذت حسی را به بار می‌آورد که به هیجان عاطفی می‌انجامد و اختلال در تعادل روحی همراه با هیجانات شدید را موجب می‌شود. اما اتم‌های آتشین پاک، خط سیر عقلانی رفتار را حفظ می‌کنند و به عواطف توفانی منجر نمی‌شوند. بلکه به انسان خردمند، لذت و خرسندی روح، و احساس زیبایی ذهنی را می‌دهند که سعادت را می‌سازند. لذت، ناشی از واقعیت عینی، طبیعت و وجود اتمی است و از این رو دارای ارزش است. در غیر این صورت، لذات تنها ارزش فیزیولوژیکی ناپدیداری دارند.

انسان خردمند در جست‌وجوی پرورش فرهیختگی عقلانی، به عنوان راهی به سوی اعتدال، خویشتن‌داری و سعادت است. اما انسان هواپرست فاقد رشد و معرفت است و به جایی می‌رود که میل و هوسش به آن رهنمون است. چنین انسانی به لحاظ ذهنی در سطح پایین باقی می‌ماند و در نتیجه، در جامعه مشارکت و سهم اندکی دارد.

دوگانه‌انگاری (ثنویت) در سرتاسر فلسفه‌ی دموکریتوس جریان دارد. تمایزش بین دو نوع اساسی معرفت (تجربه‌ی حسی و ادراک عقلانی)، به دو تفسیر از اخلاق (لذت‌گرایی و سعادت باوری) و دو دیدگاه درباره‌ی واقعیت (واقعیت پدیداری و واقعیت مابعدالطبیعی یا وجودشناختی) می‌انجامد. واقعیت



پدیداری، معطوف به معرفت ما از ظواهر اشیا است، درحالی که واقعیت مابعدالطبیعی، به معرفت ما از اشیا واقعی، یعنی گوهر واقعی اشیا ناظر است. اصطلاح واقعیت پدیداری، ظاهراً اولین بار توسط دموکریتوس به کار رفت و جزو واژگان ماندگار فیلسوفان شد. در فلسفه‌ی جدید، آن را به معنی معرفت نسبی ما از اعیان محسوس، یعنی جهانی که حواس برای ما تصویر می‌کند، در مقابل واقعیت اصیل و حقیقی به کار می‌برند. به طور کلی، واقعیت متافیزیکی دموکریتوس به معنای معرفت مطلق نه نسبی از هستی، یا شناخت و گوهر اشیا است.

**افلاطون** به طوری که خواهیم دید، خود اشیا را به عنوان ایده‌هایی که تشکیل دهنده‌ی واقعیت ایده‌آل هستند، تعبیر کرده است. فیلسوف برجسته دوران جدید، ایمانوئل کانت اصطلاح «نومن» (شیء فی نفسه) را برای اشاره به اشیا واقعی وضع کرد. درحقیقت، با گامی که دموکریتوس در مابعدالطبیعه برداشت، به دو دیدگاه کاملاً مخالف خود، یعنی ایده‌آلیسم افلاطونی و ماتریالیسم مابعدالطبیعی تکامل بخشید.

#### فیثاغوریان و فلسفه‌ی مبتنی بر ریاضیات

فیثاغورس<sup>۶</sup> (حدود ۴۹۷-۵۸۰ ق. م)، فلسفه‌ای عملی، اخلاقی و دینی تدوین کرد که ارزش فراوانی به فعالیت عقلانی می‌داد. این فلسفه دارای عناصر و ایده‌های بسیاری، همچون آموزه‌ی تناسخ ارواح بود که برای فلسفه‌ی یونانی کاملاً بیگانه و ناآشنا به حساب می‌آمدند. ما باید بین فیثاغوریان که در اواخر قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته و فیلسوفان فیثاغوری (که بعضی از آن‌ها ارتباط نزدیکی با آکادمی افلاطون داشتند)، فرق بگذاریم. فیثاغورس کسی است که دیدگاه متافیزیکی را براساس ریاضیات و علم تجربی مطرح کرد. یکی از برجسته‌ترین فیثاغوریان فیلولائوس<sup>۷</sup> بود که در عصر سقراط و دموکریتوس می‌زیسته. فیثاغورس مذهبی تأسیس کرد که آموزه‌ی تناسخ ارواح در آن آموخته می‌شد. اعضای جماعت مذهبی اش به دستور او با مجموعه‌ای از قوانین اخلاقی و مذهبی زندگی می‌کردند. آموزه‌ی تناسخ ارواح فیثاغورس، اولین بار در میان «آیین ارفئیکی»<sup>۸</sup> پیدا شد. این آیین حیات آرمانی را تصویر می‌کرد که در آن، زندگی سعادت‌مندان‌ه‌ی عالی بعد از گریز نهایی از چرخه‌ی پیدایش‌های میانی، به دست می‌آمد. این وضعیت سعادت‌آمیز نهایی نجات، با تهذیب نفس، ترک شهوت پرستی دنیوی و رعایت پارسایی زاهدانه به دست می‌آمد. چون شهوت پرستی جسمی روح را آلوده می‌سازد، شریف‌ترین وسیله‌ی تهذیب نفس، فعالیت عقلانی است که روح را از قید و بند تن رها می‌سازد. نفی شهوت پرستی

برای نیل به مرگ جسمانی، روح را توانا می‌سازد که تهذیب و تصفیه‌ی روحانی را به نحو عالی و بسیار خوب انجام دهد. در این میان نمی‌توان نقش موسیقی، علم و تهذیب جسمانی را که از طریق به کارگیری طب و ژیمناستیک حاصل می‌شود، انکار کرد. نظریه‌ی بنیادین فیثاغورث راجع به تناسخ ارواح، مبنایی برای یک آموزه‌ی فرعی شد که خویشاوندی همه‌ی اشیا را مطرح می‌ساخت. همه‌ی اشیا زنده می‌باید با هم مرتبط باشند، چرا که ارواح آن‌ها دارای تعداد بسیاری از ابدان گونه‌گون طی تناسخ‌های گذشته بوده‌اند. از این رو، تمرین گیاه‌خواری باید امری عمومی می‌شد. همه‌ی مردم باید در سازش، یکدلی و دوستی با یکدیگر زندگی کنند. زن باید با مرد مساوی انگاشته شود و با بردگان نیز باید رفتاری انسانی داشت.

چگونگی زیست اخلاقی فرد در این دنیا، یا کیفیت اخلاقی زندگی فعلی فردی، ماهیت بدنی را که روح در حیات بعدی در آن سکنا می‌گزیند، مشخص می‌کند. بنابراین، به فرد متناسب با حیات قبلی اش پاداش داده می‌شود. حیات شایسته این است که شخص حکیم، شاهزاده یا شاعر باشد. افراد فرهیخته و روشن فکر مانند فیثاغوریان وانمود می‌کردند که بار مسئولیت خدمت را به عنوان رهبران معنوی بر دوش دارند و به همین دلیل، مشاغل دولتی را ارجح می‌نهادند و این گونه مشاغل را دنبال می‌کردند.

**دموکریتوس، لذت پرستی را به منزله‌ی آموزه‌ای که از اطلاعات حسی غلط گرفته شده است، تکذیب کرد. لذات صحیح آن‌هایی هستند که به روح تعلق دارند و از طریق معرفت به حقیقت به دست آمده‌اند، نه از طریق تجربه‌ی حسی**



## فیلولائوس و فلسفه‌ی فیثاغوریان

کثرت‌گرایی مابعدالطبیعی در پی ایجاد توافق بین اندیشه‌ی هراکلیتی صیرورت، با مفهوم پارمیندسی پایایی و ثبات بود. کسانی مانند فیلولائوس و دیگر فیلسوفان فیثاغوری (در قرن ششم قبل از میلاد) سعی در تلفیق و ترکیب این دو دیدگاه متعارض داشتند که یکی به جهان متغیر قائل بود و دیگری بر جهان لایتغیر ازلی. آن‌ها راه‌حل را در ریاضیات یافتند.

فلاسفه‌ی فیثاغوری به کاربردهای عملی ریاضیات (مانند قضیه‌ی فیثاغوری  $A^2 + B^2 = C^2$ ) علاقه داشتند که ایشان را وامی داشت، تبیین دقیق و سنجیده‌ای از همه‌ی واقعیت ارائه دهند. آن‌ها درصدد برآمدند تا ثابت کنند، جهان پدیداری طبیعت مادی بر پایه‌ی اصول ریاضی بنا شده است. آن‌ها نسبت‌های ریاضی بین اصوات موسیقایی (مانند اکتاوهای هشت‌گانه) و طول رشته‌های مرتعش موسیقایی را نشان دادند. این مطلب برای فیثاغوریان بدیهی به نظر می‌رسید که نسبت‌های ریاضی باید به این دلیل پذیرفته شوند که راه درک و کنترل چنین پدیدارهای طبیعی را به دست می‌دهند.

فیثاغوریان بر این باور بودند که درست همان‌طور که موسیقی از قوانین ریاضیات پیروی می‌کند، همه‌ی طبیعت، یعنی جهان پدیداری صیرورت هم باید این‌گونه باشد. زیرا باور داشتند که واقعیت نهایی (موجود دائمی) مرکب از اعداد است. از آن‌جا که در نظر فیثاغوریان همه‌ی واقعیت عدد است، پس همه‌ی پدیدارهای فیزیکی از روابط و نسبت‌های ریاضی نشأت گرفته‌اند. اعداد گوهر دائمی اشیا خارجی را مشخص می‌کنند. اعداد روابط ریاضی یا صورت‌هایی هستند که اشیا طبیعی پذیرفته‌اند و از این رو، اشیا فیزیکی موجوداتی فرضی و تصویری هستند؛ کپی‌های صرف این روابط یا صورت‌های غیر مرنی. اشیا فیزیکی چنانچه گذشت، داخل قالب‌های ریاضی ریخته شده‌اند که گوهرشان را تشکیل می‌دهند. اشیا فیزیکی به شکل ریاضی محدود شده‌اند و بنابراین قوانین کنترل‌کننده‌ی طبیعت باید به شکل قوانین ریاضی لحاظ شوند. به این دلیل، طبیعت مادی را فقط با اصطلاحات ریاضی می‌توان درک کرد.

گرچه طبیعت مادی در حال تحول است که به نحو صحیحی توسط مفهوم شدن یا فرایند در فلسفه‌ی هراکلیتوس نشان داده شده است. اما با این حال، پدیدارها در طبیعت دارای خصیصه‌ی دائمی و ثبات و نظم طولانی هستند که توسط نسبت‌ها و روابط ریاضی به یکدیگر مرتبط شده‌اند. روابط عددی دائمی، قابل مشاهده نیستند، آن‌ها را فقط می‌توان به وسیله‌ی عقل انسانی درک کرد؛ عقلی که این روابط را درک می‌کند. در این نوع ادراک، اشیا

فیزیکی در حکم نسخه‌های بدل اعداد واقعی هستند. این صور ریاضی دائمی و ثبات فیثاغوریان، بعدها به صورت ایده‌های افلاطون درآمدند؛ کسی که به نحو مشابهی آن صورت‌ها را توضیح داد، به طوری که متعلق به نظامی فراتر از واقعیت فیزیکی و پدیداری باشند. ایده‌ها (مثل) واقعیت مطلق، غائی و دائمی را تشکیل می‌دهند، درحالی که پدیدارهای تجربی صرفاً نسخه‌های محض صورت‌های ریاضی هستند که هستی واقعی را شکل می‌بخشند.

فیثاغوریان هر چیزی را در جهان به صورت دوگانه در نظر گرفته‌اند. برای هر شیء، ضدی لحاظ کرده‌اند و برای هر تز (نهاد) آنتی تزی (برابر نهادی). اشیا متضاد برای ایجاد هماهنگی، با یکدیگر تشریک مساعی می‌کنند؛ دقیقاً همان طوری که هارمونی موسیقی از ضدین حاصل می‌شود. بنابراین، نیروهای مخالف در جهان با هماهنگی اعداد هم‌نوا شده‌اند. فیثاغوریان ده جفت از مفاهیم متضاد را تدوین کردند که هر کدام به صورتی که در پی می‌آید، از تز و آنتی تزی فراهم آمده‌اند: ۱. محدود و نامحدود؛ ۲. فرد و زوج؛ ۳. واحد و کثیر؛ ۴. سمت چپ و سمت راست؛ ۵. نریزه و ماینه؛ ۶. سکون و حرکت؛ ۷. راستی و کژی؛ ۸. روشنایی و تاریکی؛ ۹. خیر و شر؛ ۱۰. مربع مساوی و مربع نامساوی. انتخاب اختیاری دقیقاً ده جفت از مفاهیم نظری، با عقیده‌ی ایشان درباره‌ی ویژگی تقدس عدد ده بی‌ارتباط نیست. فلسفه‌ی فیثاغوریان از آخرین نظام‌های فلسفی پیش از سقراط در یونان بود که کوشید، بین دیدگاه متعارض هراکلیتیان و الثائیان توافق ایجاد کند. تکامل مهم دیگر در تاریخ فلسفه، طی دوره‌ی روشنگری یونان اتفاق افتاد؛ زمانی که توجه سوفسطائیان و سقراطیان از معضلات و پارادوکس‌های مابعدالطبیعی به مسائل و وضعیت اخلاقی انسان و فلسفه‌ی حیات وی معطوف شد.

زیرنویس

\* WILIAM.S.SAHAKIAN

1. thuyht-stuff
2. pyrro
3. self-propelling
4. subjectivism
5. relativism
6. Pythagoras
7. Philolaus
8. Arphic cult